



۷۸۶

جمہد حقوق
بکتن غلام محمد نور محمد محفوظ
ہیں

سلسلہ سیر مطبوعات نمبر ۱۳۶
غلام محمد نور محمد تاجران

کتاب

K UNIVERSITY LIB.
Acc No... 100 507
Date... 22... 1... 73

میں

CHECKED

زبان فارسی و کشمیری

پیش
غلام محمد نور محمد تاجران کتاب
مہاراج رفیر گنج بازار - شاخ
بائیمہ بازار امیر کد - سنگ
کشمیر

۳۲
۱۹
قیمت
۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الایا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها
 بهوی نافه کاخر صبا زان طره بکشا ید
 بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گو ید
 مراد منزل جانان چه امن و عیش چون هردم
 شب تار یک بیم موج گرداب چنین ها کل
 همه کارم ز خود کامی به بدنامی کشید آه
 حضور ی گریخی خواهی از دغائب مشو حافظ

که عشق آسان نمود اول دلی افتاد مشکلیها
 ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد و در دلهای
 که سالک به خبر نبود ز راه دریم منزهای
 جرس فریاد میدارد که بر بندید محملهای
 کجا دانند حال ماسکساران ساحلهای
 نهان که ماند آن رازی کز و سازند محفلها
 مستی مالتق من تهوی دغ الدنیا و اهلها

غزل نظامی علیه الرحمه

شدم بر صورتی عاشق که برمه میکند غوغا
 اگر دیش نمی بینم دو چشمم چشمه گردد
 اگر در باغ بخرامد دود صد غلغل بر انگیزد
 خیالے را که میدارم غم را همه می باشد
 نگار من بصد خوبی دوز لعلش نگهستی دارد

چه صورت صورت دلبر چه دلبر دلبر زیبا
 چه چشمه چشمه لولو چه لولو لولوی لا لا
 چه غلغل غلغل بلبل چه بلبل بلبل شیدا
 چه همه همه همه محرم چه محرم محرم دلهای
 چه نگهت نگهت قابل چه قابل قابل جانانا

غزل حافظ

دل میرود ز دستم صاحب دلان خدا را
 ده روز مهر گردون افسانه ایت افسون
 کشتی شکستگانیم ای باد شرط بر خیز
 در حلقه گل دل خوش خواند و دوش بلبل
 ای صاحب کرامت شکرانه سلامت
 آسایش و گیتی تفسیر این دو حرف است
 در کوئی نیکنامی ما را گذر ندادند
 آئینه سکندر جام جم است و بس

در داکه راز پنهان خواهد شد آشکارا
 نیکی بجای یاران فرصت شمار یا را
 باشد که باز بینیم آن یار آشنا را
 هات الصبوح حیوا یا ایها الشکاکارا
 روزی تفقدی کن در ویش بنیوارا
 باد و ستان مروت باد شمنان مدارا
 گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را
 تا بر تو غرضه دارد احوال ملک دارا

۴
غزل سعدی علیه الرحمه

ای که میگوئی بخوبان آشنائی مشکل است
پیش بیدردان گریبان پاره کردن مشکل است
زندگانی در جهان بے یار کردن مشکل است
دل که رنجدار کسے خرسند کردن مشکل است

آشنائی میتوان کردن جدائی مشکل است
دل که شد بیچاره اولی چاره کردن مشکل است
راز دل با هر کسے اظهار کردن مشکل است
شیشه بشکسته را پیوند کردن مشکل است

غزل

سعدی سهل است با هر کس گرفتن دوستی
لیک چون پیوند کردی باز گشتن مشکل است

خسرو

کافر عشقم مسلمان مراد کار نیست
از سر بالین من برخیز ای نادان طیب
شاد باش ای دل که فردا بر سر بازار عشق
با غریبان را تماشای چمن و زکار نیست
ناخدا در گشتی ماگر نباشد گو مباحش
خلق میگویند که خسرو بت پرستی میکند

هر رگ من تاریخته حاجت ز تار نیست
در دمنده عشق را دار و بجز دیدار نیست
وعده قتل است گرچه وعده دیدار نیست
واعظهای سینه ما کمتر از گلزار نیست
با خدا داریم مارا ناخدا در کار نیست
آرے آرے میکند با خلق عالم کار نیست

غزل حافظ

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند
ساکنان حرم سر عفاف ملکوت
شکرایزد که میان من و او صلح فتاد
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
آسمان بار امانت نتوانست کشید
نقطه عشق دل گوشه نشینان خون کرد
مابدان خرمن پندار از ره چون نه رویم
آتش آن نیست که بر شعله او خند و شمع

گل آ دم بفرشتند و به پیمپانه زدند
با من راه نشین باده مستانه زدند
حوریان رقص کنان ساغر شکرانه زدند
چون دیدند حقیقت ره افسانه زدند
قرعه فال بنام من دیوانه زدند
همچو آن خال که بر عارض جانانه زدند
چون ره آدم پندار به یک دانه زدند
آتش آن است که در خرمن پروانه زدند

کسر چه حافظانه کشید از رخ اندیشه نقاب
تا سر زلف سخن را به قلم نشانه زدند

غزل قدسی

دارم دلی تاچه دل صد گونه حرمان در بغل
یارب مرا ثابت قدم از کوی قاتل بگذران
کو قاصد در کوی او تا در شمار مقدمش
بوی ترا یک صبحدم چون یاد آرد در چین
نازم خدنگ غمزه را اگر لذت دیدار او
روز قیامت بر کسی در دست گیر نامه او
برقع ز عارض نکند یک صبحدم تا از صبا
قدسی ندانم چون شود سودای بازار جزا

چشمی و خون در آستین اشکی و طوفان در بغل
من سحر جیب نداخته و تیغ عریان در بغل
صد طفل اشک ز دیده ام آید برون جان در بغل
گل غنچه گرد و تا کند تو تنها در بغل
هر دم جراحتهای دل و ز دیده پیکان در بغل
من نیز حاضر می شوم تصویر جانان در بغل
گرد و فراموشی از سحر خورشید تابان در بغل
او نقد آخر زش بکف من جلین عصیان در بغل

غزل شمس تبریزی رحمه الله علیه

چه تدبیرای مسلمانان که من خود را نمی بینم
نه شرقیم نه غربیم نه بحریم نه بریم ام
نه از خاکم نه از آبم نه از بادم نه از آتش
سکاتم لا مکان باشد نشاتم بے نشان باشد
هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن
دوئی را چون نظر کردم یک دیدم دو عالم را
الا ای شمس تبریزی چرا مستی درین عالم

نه ترسا و یهودیم نه گبرم نه مسلمانم
نه از ملک عراقیم نه از خاک خراسانم
نه از آدم نه از حوا نه از فردوس رضوانم
نه تن باشد نه جان باشد نه باشد عشق جانانم
بحر یا هو و یا من هو دیگر چیزی نمیدانم
یکه بنیم یکه جویم یکه خواهم یکه دانم
بحر مستی و مد هوشی نباشد هیچ سامانم

غزل خسرو

تویی در ملک جان خسرو چه خسرو و خوبان
جمالت مجعی باشد چه مجمع مجمع خوبان
و هانت غنچه باشد چه غنچه غنچه دلکش
سر زلفت یکے هند و چه هند و هندوی کافر

بود نخل قدت فتنه چه فتنه فتنه دوران
چه خوبی خوبی یوسف چه یوسف یوسف کفان
چه دلکش دلکش خرم چه خرم خرم خندان
چه کافر کافر رهن چه رهن رهن ایمان

غزل

چه خسرو بنده باشد چه بنده بنده عاشق
چه عاشق عاشق بیدل چه بیدل بیدل حیران

جامی ره

عارض است این قمر یا لاله حمر است این
 قامت است این یا الف یا سرو یا نخل مراد
 چشم تو جاد و رست یا آهوست یا صیاد خلق
 زلف تو زنجیر یا قلاب یا مشک ختن
 یا رب این طاق است یا محراب یا قوس قزح
 یا رب این خورشید تابان است یا ماه تمام
 حقّ لعل است یا سر چشمه آب حیات
 کوی تو کعبه است یا خلد برین یا بوستان
 قمری باغ جهان یا بلبل بے خانمان

یا شمع شمعین یا آئینه دلهاست این
 یا مگر گلدهسته باغ جهان آراست این
 یا دو باد ام سیه یا نرگس شهلاست این
 سنبل تر یا سمن یا عنبر سارا است این
 یا هلال عید یا ابروی یار ماست این
 یا فرشته یا پری یا شوخ بے پروا است این
 یا دهن یا میم یا طوطی شکر خاست این
 یا گلستان ارم یا جنت الما و امی است این
 یا طوطی شیرین زبان یا جامی شید است این

غزل خسرو

ای چهره زیبای تو رشک بتان آذری
 آفاق ها گردیده ام مهر بتان و زبده ام
 تا نقش وی بند و فلک کس انداده این نمک
 هرگز نیاید در نظر صورت زردیت خوب تر
 من تو شدم تو من شدی من جان شدم تو تن شدی
 تو از پری چابک تری از برگ گل نازک تری
 عزم تماشا کرده آهنگ صحرا کرده +
 لعل بدخشان دیده ام الماس اسنجیده ام
 خسرو عزیز است و گدا افتاده در شهر شما

هر چند و صفت میکنم لیکن ازان بالاتری
 بسیار خوبان دیده ام اما تو چیزه دیگری
 حوری ندانم یا ملک فرزند آدم یا پری
 شمسی ندانم یا قمر یا زهره یا شستری
 تا کس نگوید بعد ازین من دیگرم تو دیگری
 در هر چه گویم بهتری حقا عجیب و لبری
 این جان و دل تو برده این است رسم دبری
 در عدن را چیده ام یکتا تو درج گوهری
 باشد از بهر خدا سوی غریبان بگری

غزل سعدی علیه الرحمه

ای ماه عالم سوز من از من چرا رنجیده
 یکشب ترا مهمان کنم تا جان و دل قربان کنم
 ای جان من جانان من بر من نگر سلطان من
 من عاشق زار تو ام از جان و فاداری تو ام

وی شمع شب فروز من از من چرا رنجیده
 جای تو در چشمان کنم از من چرا رنجیده
 یکشب بیا مهمان من از من چرا رنجیده
 تا زنده ام یار تو ام از من چرا رنجیده

من عاشق دیوانه ام اندر جهان افسانه ام
رنجیده رنجیده از من گناه چه دیده
بنگر ز عشقت چون شدم سرگشته و مجنون شدم
اگر من بمیرم در غمت خونم فتنه در گردنت
ای سر و خوشن لای من می دلر بار غنای من
من سعدی دلخواه تو ابروی تو چون ماه تو

تو شمع و من پروانه ام از من چرار رنجیده
وایم گناه بخشیده از من چرار رنجیده
چون لاله دل پر خون شدم از من چرار رنجیده
فردا بگیرم دامن از من چرار رنجیده
علی لببت حلوائی من از من چرار رنجیده
من یار نیکو خواه تو از من چرار رنجیده

غزل حافظ

این چه شوریت که در دور محرمی بینم
بیچ شفت نه برادر به برادر دارد
مردمان روزی می طلبند از ایام
ابلهان را همه شربت ز کلاب و قند است
اسپ تازی شده مجروح بر زیر پالان
دختران را همه جنگ است و جدل با مادر
پند حافظ شنوای خواجه برو نیکی کن

همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم
بیچ مهر می نه پدر را به پسر می بینم
مشکل این است که هر روز بدتر می بینم
قوت دانا همه از خون جگر می بینم
طوق زرین همه در گردن خرم می بینم
پسران را همه بدخواه پدر می بینم
که من این پند را به از گنج گهر می بینم

غزل حافظ

مضطرب خوش نوا بگو تازه بتازه نو بنو
با صنیع چو لعبت خوش بنشین بخلوتی
بر زحیات که خوری از نه مدام می خوری
ساق سیم ساقی من مست منم بیار پیش
شاید دلربایی من میکند از برای من
باد صبا چو بگذری بر سر کوی آن پری

باد و دلکش بگو تازه بتازه نو بنو
بوسه ستان بکام از و تازه بتازه نو بنو
باد بخور بیا و تازه بتازه نو بنو
زود که پر کنم سبوت تازه بتازه نو بنو
نقش و نگار رنگ بوتا تازه بتازه نو بنو
قصه حافظش بگو تازه بتازه نو بنو

غزل حافظ

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند
در دم نهفته به ز طیبیان مدعی

آیا بود که گوشه چشمی بپاک کنند
باشد که از خزینه غنیمت دوا کنند

معتشوق چون نقاب رخ بر نمیکشد
چون حسن عاقبت نه برندی ز ابدی است
حال رون پرده یسے نکته میرو
پنهان حاسدان نخورم که منعمان
بی معرفت مباحث که در من مزید عشق
گر سنگ ازین حدیث بنال عجب مدار
پیرایه که آید از بوی یوسفم
می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب
بگذر ز کوی میکده تا روزه حصور
حافظ مدام وصل میسر نمی شود

هر کس حکایتی بتصور چهره کنند
آن به که کار خود بعبایت پاک کنند
تا آن زمان که پرده برافتد چهره کنند
خیر نهان ز بهر رضای خدا کنند
ایل نظر معامله با آشنایان کنند
صاحب دلان حکایت دلخوش ادا کنند
ترسم برادران غیور ش قبا کنند
بهتر ز طاعتی که بروی دریا کنند
اوقات خود ز بهر تو صرف نمایند
شاهان کم التفات بحال گدا کنند

غزل رنجوری

نوبهار است جنون چاک گریبان مدد
گر منی عشق بتی در جگر آتش افروخت
راه گم گشت و بیا آبله و منزل دور
جام می ناب بدست تو تغافل تا چند
بهر تفریح دل وضعی بگر می باید
سطر بے ساخت بے یار مرار رنجوری

آتش افتاد بجان جنبش دامان مدد
تشنگی سوخت مرا ای جانان مدد
خار صحرای دی خضر بیابان مدد
گشت مخمور کلمی ساقی مستان مدد
پسته لب دی سید نخدان مدد
فخر دین فخر جهان مرشد پاکان مدد

غزل معین الدین چشتی راجه

سوی من آ که ترایار وفادار سنم
گر تو شایه دلت عزم متا شادار و
و گراز رنج معاصی دل تو گشته ملول
نه بین صاحب سجاده خلوتگا هم
ای که در صومعهادر طلیم می پائی
هوس خرقه صد پاره و تاج دیاج

هر چه داری بمن آور که خریدار منم
بر من آی که باغ و گل و گلزار منم
سوی من آ که طیب دل بیار منم
ساقی میکده و مطرب خمار منم
کو برون آی که اندر سر بازار منم
بنده از سر که ترا جبه و دستار منم

بیدی گم کن داز بیکسی خویش منال
تو بهر معرکه از ز دل خویش مگوی
تا بکے نقطه صفت دانه می بهنای
گوهر معدن خرق صورت هستی است
هیزم شخص معین خست سوچان آتش عشق

که ترا در همه جا و لبر و دلدار منم
که بخلوتنگه جان محرم اسرار منم
تو چه مرکز نشین کرد تو پر کار منم
در تنگ بحر معانی در شهبوار منم
که شدم اخگر و گفتم که مگر نار منم

غزل احمد جام

امروز شاه شاهان مهمان شده است
در خلوت گدایان مرسل کجا بگنجد
بتخانه و جهان را بسیار سیر کردم
بیمار عشق گشتم جز تو شفا ندارم
در بارگاه وحدت کثرت چه کار دارد
احمد بهشت و رضوان بر عاشقان حرام

جبریل با ملائک در بان شده است
با برگ بے نوائی سامان شده است
اینجای بت پرستی ایمان شده است
ویدار خوبرویان در مان شده است
هشده هزار عالم یکسان شده است
هر دم رضای جانان رضوان شده است

غزل محمود غزنوی

امروز دیگرم بفراق تو شام شد
آمد نماز شام و نیاید نگار من
بستم بے خیال که ملیم جمال دوست
خال تو دانه دانه زلف تو دام دام
محمود غزنوی که هزاران غلام داشت

در آرزوی وصل تو عمر تمام شد
ای دیده پاس دار که خفتنی حرام شد
آهنم نشد میسر و سودای خام شد
مرغی که دانه دید گرفتار دام شد
عشقش چنان گرفت که غلام غلام شد

غزل نصیر الدین

بے کارم و با کارم چون مد بحساب اند
که شادم و گریه میکنم از حال خودم غافل
ای نه اید ظاهری بهین از قرب چه می پرسی
در یار و داز چشم لب تر نشود هرگز
در سینه نصیر الدین خبر عشق نمی گنجد

گویانم و خاموشم چون خط بکتاب اند
میگریم و میخندم چون طفل خواب اند
او در من و من در وی چون بوی گل اند
این طرفه تماشا بهین لب نشسته باب اند
این طرفه عجائب بهین دریا بحباب اند

غزل امیر خسرو

دو شب که میرفتی تبار و کرده از مایک طرف
سلطان خوبان میر و دهر سو هجوم عاشقان
تا بر رخ زیبائی تو افتاده ز ابد را نظر
در چار سوی کوی خود افتاده بینی بنده را
بیچاره خسرو خسته را خون رختن فرموده است

افکنده کاکل یکطرف زلف چلیپا یکطرف
چاک سواران یکطرف مسکین گدایا یکطرف
تشیخ و زهدش یکطرف مانده مصلّا یکطرف
تن یکطرف جان یکطرف سر یکطرف پا یکطرف
خلقه بهمت یکطرف آن شوخ تنها یکطرف

(رباعی)

تو بدری خورشید ترابنده شده است
زان روی که از شعاع روی می تو

تابنده تو شده است تابنده شده است
خورشید منیر دماه تابنده شده است

غزل غلام محمد دیو

چوم یار نچته کار مخته هار شوبان چھوس
چھس چشمه پر خمار چون آهوی چینی
چھس بمه کرکجه دار چون جلا د بر مردم
گر بر پهنه در غار تیغ بینیش بیند
امه حوره گلر خسار هات زوره نوخم دل
ٹھرت مه بر آبتار دلکوی حال باد یومس
بے عار چھو عدار سینس لانیتم شمشیر
نصویر آن دلدار دشت منده چھان خورشید

ید چشمه چھس بے عار مه رخسار تابان چھوس
یانر گس بیمار مه رخسار تابان چھوس
چھس زلف زه شھار مه رخسار تابان چھوس
مے بکسلد ز تار مه رخسار تابان چھوس
سیر پیوم در بازار مه رخسار تابان چھوس
هنگام شب تار مه رخسار تابان چھوس
کرنس بودل افکار مه رخسار تابان چھوس
تھم گوت آوار مه رخسار تابان چھوس

غزل غلام محمد دیو

مہتاب دین کریمه دھویتھو روی تابا نہ
ای حور قصبے ش رخت ماه منور
وس روز دماہ بوز کنے لولہ دلک سوز
بواچھ پوشن مالہ کرے سالہ یھمن
مہ برتہ والنج لولہ کر تھم سور بدنس

چھوی روی تابان موی پچان بوی ریچا
از ناوک شرکان مکن تیسر بارانہ
گیمثر مه چانی روز دھتم سینہ یریانہ
چون لالہ پیت چھوم مه دلس داغ حرمانہ
ژے کر تھ یر زن سیت سے تازہ یارانہ

بوکنگہ ز الوس عشقہ نازن رنگ سپندان
 یتہ بال گردن تھا و تم کن کال حسن بوش
 گر مرغ دلی خستہ کند تیغ ابرو بیت
 چھی زلف عنبر بار بر رخسار اندر خواب
 از زلف سنبل بلبلن ہند دل گیت شیدا
 چھی چشمہ پر خمار لاگت سرمہ جادو
 امہ سنجہ اسنجہ تہنجہ ورم ڈنجہ کر چھوم دل
 ید و عدہ دئے عالمک رندان فسون ساز
 مہ ویرہ چانے شیرہ لاگم موہنی طومار
 و ہمار رٹن پچرس منز سینکس تھا و ن
 پدمانہ دلوم زال لس چون علاؤ الدین
 مجنون صفت خانہ گدا کونہ لاکس بو
 ستیا یہ پرس گیت امن رام کرن بو
 محمد چھویدوی پور بدنام حور وشن پٹھ

از رنگ رخسار تو ای ہمہ رنگ رمانہ
 روزی نہ روزن عاشقن ہند قصہ افسانہ
 کہ جنگ کند صید با شمشیر برانہ
 زن کالہ زہ شہمار جادو کار پچپانہ
 چون پیچ کا کل پیچ دوان سنبستانہ
 چون نرگس بیمار بادہ خوار مستانہ
 ہارنجہ ہبورنجہ کر تھقس عنچہ دہانہ
 کر سادہ روین پادر وری عہد پیمانہ
 کر یار و چھن دشنہ گنجہ عشقہ استانہ
 ترا دن بو کرید کوت و نم مکر و افسانہ
 کہ چارہ و چھس خال در آئینہ پھانہ
 چھوم میل دس میل و چھن کہ بہانہ
 چھوم نیب سر اندیب لارس تور گریانہ
 واکتد چھوم سرور گلک ٹور خندانہ

غزل غلام محمد دیجو

خار تھو نم گل خاور سے لو
 لالہ روئیں مشتاق چھوس خاور
 قد نازس شوبان جامہ زیب
 زونہ گنڈت ڈکٹہ مینا کار
 چشم آہو۔ جادو نتہ نرگس
 خال ہند و زالن زلف شہمار
 وند چانی دردانہ کینہ یا قوت
 چہکے سلمی۔ پدمان۔ کینہ عذرا
 سور کر نم ستورہ شور پائش

نارہ ز الوس نیلو فرئے لو
 ماہ الزور بیہ مشت ترئے لو
 خرو دیبا طاقین زرئے لو
 چونہ جرس کم جو ہرئے لو
 کینہ مسکی پیالہ بربرئے لو
 نال لو نم کالہ کافرئے لو
 قند ہارچ ماہ الزورئے لو
 وارہ و نتم ماہ پیس کرئے لو
 دورہ تھا و نم روئیں ٹھڑئے لو

نار تھویم لکھ وں منتر سینس
گیت ہجرک پر می منتر شامس
زولہ چہنہ لہ وں چھو میون حال
لوک کامن چہم پاٹ پرنگس پٹ
زال ڈ بہنر ہا نکل الران چہم
ترہوہ ماران دراپوس منتر بازار
سند و لاگت گاسہ چہم منتر آنگن
کال میلو دونوے در محشر
کونہ محمد خورشید روین ہند

زار بوزم مارہ سند رئے لو
سیت وگنے ہیت بیہ پرئے لو
سینہ غربال تن پھرئے لو
کہنہ نہ منگے شوگے لرئے لو
یار ماژام طہر برئے لو
دوہ لوسم پٹ سنگرئے لو
بیل متہ دوہ قربان کرئے لو
بال گالو تہس کوہ لو لرئے لو
آیہ حنک ہردم پرئے لو

غزل غلام محمد دیو

بہ یار لائیم پوشہ تازانی
ونہ کس کا نہ چہو منہ بالہ مازانی
لولہ مے چا ولس عشقہ میخانہ
ہیہ تنہ کرو نم رنگ زعفرانی
نارہ خوتہ وارہ زالا سنے
شبہ اکہ کھینا سون مہمانی
بلہ ہا کر یک ید مہربانی
بنبورن مای چھی نہ دانے
زلف پچان چھا عشقہ پچانی
مار پچان کینہ مقررانی
ایران وچہم اتہ مانے
ونہ نے منتر باگ چہوس بوریوانی
سینہ چاک کرو نم تیغ ہجرانی
نوابہ منتر چہوم مہ ایوانے

تنہ چہس نالہ دیوانے
تنہ چہس نالہ دیوانے
ہولہ سان دروہ پیمانے
سوہہ ناز چہا کینہ نار سوزانی
یس لگو کیبار کر اون فانی
پرہ ہے عشقہ دیوانے
ینبرزل کتہ جایہ چھک آسانی
جامہ چھی چیت تہ جام ارغوانی
شوبون سر مستانے
بینی چھا کینہ تیغ ایرانی
ایرنا دیشٹ کاریزدانی
انصاف چہوی نہ ایوانے
دوہ اکہ رسول میرا دسونالانی
بوزہ کس افسانہ یہ چھو طولانی

کینہ رستہ کرتیم سینہ بریا نی دو دو چشمہ میانہ گیار قانی اس آئی سینہ دارا نی سور ساس ملنا در اس ساسانی دپو تم کرہ ہاؤن سگبانی محمد کرد رافشا نی	خون دل چہوم جریا نی تیر باران چہوک زورہ ہارانی میر سکارہ زار بوزون سانی ونہ کس عشقہ افشا نی بلبلوید دے کر غزلخوا نی یارون یارس چہو پرارانی
---	---

غزل محمد دیچو

بال و چہمی خشمہ یارن تہ لولو دُون پادن وندہ ہے ہٹہ کوی تھ سور کرتیم رو دمنہ چشمین نور نازنین نے ہارنجہ چھی ابرو دودیلہ میون لو کچارک گلزار بالہ یارس موہہ نار تھوہ لہ وُن بوز و نہار طوطہ سبز خوشباشی چہونہ پروا گیلہیدی عالم قد شمشاد شبیہ زلفت جیم کارہ پچ کا کل پٹ کارہ مرگ آہو چھی چشمہ پر جادو روی نسرین شیرین چہوی گفتا حسنہ کعبین خوبان عالم سار دورہ ٹھس گوم رنگلک حس اوم تھا دتم کن گراون باوی حال کاوہ و نتونس بالہ میونوی حال نار گند نام محمد چہوس سوزان	کال روزی نہ سرمہ چشمین تہ لولو بال نادون تھاوتے کن تہ لولو مورہ تھو تھم نار روشن تہ لولو اسہ وُن منجہ رنجہ نادون تہ لولو ود کوتاہ پوشنولن تہ لولو زالہ ید دے زالہ تش سون تہ لولو چانہ آشہ چہو خون ہارن تہ لولو میلہ سودا ید اسہ دون تہ لولو میم طوطی غنیہ دہن تہ لولو دارہ پھمت گل یاسمین تہ لولو ترک بدخو تیر لاین تہ لولو موی مشکین سیمین تن تہ لولو خیم کر کردارہ منن تہ لولو بیل ما آہ سجدہ وُن تہ لولو بال یا وُن ہے چہو راون تہ لولو داوہ لاگوس عشقہ ژورن تہ لولو قبرہ ہند مادزہ سو سن تہ لولو
--	--

دہنارے تیونم پوش ساروی	تہ طوطس مٹھو بول پوش ساروی
ہارہ طوطہ ددہ سے شوبی جل	آہ لالیں کالیں آسہ سول
یہی سندر دوز عشقہ دادے	عشقہ دادو ہے بنگالک جادے
نتہ نازک بدنس پن کر تل	عشقہ سیتی فرہادن کوہ ٹٹ
بنبورن ماتم جامہ نال رٹ	عشقہ دادے مجنون گو جنگل
عشقہ دادک لالستہ داغ درد دل	کر یوٹ کوتاہ زیوٹ کیا عشقہ منزل
نازہ کستورن ہند چو یہ مقتل	زلف سنبھل خوشبو چشمہ جادو
شرسوی چوک جنگل تل آہو	روی زیبا زون زن ابرس تل
قد بالا طوبی رشک شمشاد	حسنہ بانگ سردار سرو آزاد
کت چمنس فوجیم یبرزل	وندہ مالن خندہ کیاہ شوبانی
در شہوار یاقوت رہ تانی	خوش گفتار دہنار دل می تل
مار پچان چان بچیم کر تر	ادہ لالس سندرام جگر س منر
موی ریکانچ کر تہم ہانگل	دین دوانش مسہ حسنک جامن نیوم
مرغ دل چان زلفک دامن نیوم	کیا زہ شامن لاگوت زلفک تل
خفہ کریم دپوس کہور مورے	دورہ نیونم زورہ دل مستورے
امرہ حوسے رہنم نارہ چھل	یمہ ابرو چھا کینہ ماہ نو
ماہ نو بلکہ ابرو دلشت گو	زون می تھا زلف نارس تل
خونہ رنگت روپہ اتھ سندری چھی	نال جامہ کیاہ زری شوبان چھی
حوریت چھک کینہ نارہ و ز تل	دورہ روزت گرایہ مے مار دورن
کرایہ می تل نازک بنورن	ہیہ بدنس کوہ سپنم آرہ دل
شمع ویس کوانہ لاگے بو	مایہ چانے پرت جایہ زاگے بو
خون ہاران یدوی گزہ مژہ تل	اکہ دیدارہ فحہ گھڑہ مسرور
داد ہجرک زالہ کوت پیو ہجو ر	چھونہ دستور سینس تھاون تل

غزل غلام محمد دیکو

پورہ سنیچہ ماہ انورہ لولو	سور کر و نیم ابرہ سندره لولو
خور وند زن تش دلبرہ لولو	سور کر و نیم ابرہ سندره لولو
بیہ می و گنیو و نو دس نور انش	دی می کن توه اتھ ر دنہ دامانش
شرون بوز یو سون کتھ ہرہ لولو	نورہ ڈکسی پٹ مکہ زرین چپوس
مکہ ٹپنے ہند رنگ آئین چپوس	مکہ جرو نس کمہ زر گرہ لولو
زال انکھتہ وال کن بالے چپس	سال وڈنے زال کمہ چالے چپس
جال دیس تھاوت ٹھہرہ لولو	ہیبہ مالے نال چپس تارک مال
اتھ بالے ر ٹھڑ لال رومال	خال ترا دس کمہ ساز گرہ لولو
سروہ ہرنے الماس رنگین تش	دورہ ہرنے مشتاق پروین تش
چیرہ رٹہ تش بیمہ سیم نرہ لولو	سندرہ مکہ پٹھ ڈکسی چپوس گلگون
ندرہ و تھومت تھو آسہ آدریون	زنگہ بیل پٹھ ہیبہ سٹھرہ لولو
سردوسا غراز راہ سٹاری	پورہ برمت چپس کم خمار ی
شوخی شکرہ بت آذرہ لولو	نستہ خنجر چون تیغ فولادی
عشقہ کافر لیکہ کر آزادی	چھو سنہ پروان خون ماہرہ لولو
زلف کاکل چھایم کینہ سنبل	پٹھ زلفن کم یوت نافہ مل
شہر چینچہ سودا گرہ لولو	کردنہ انصاف ام کالہ شہمارن
بالہ یارن چھو بے وایہ خون ہارن	زالہ کتہ ر ٹو جادو گرہ لولو
خون بیل چھو جاری گلہ ستن	یوت کم کر بیدا د گلہ ستن
پوشہ دستن مینز کوہ درہ لولو	نہ ورہ مے لای اسہ تیر مژگانہ
شمع و پس آس می پر وانہ	عشقہ نار س داریت نرہ لولو
جنگ کمہ زورہ سیت کرہ مژہ تیرن	تنگ رٹونس ام لولہ زنجیرن
بنگہ چاوس ابرہ رنگہ زرہ لولو	گلہ خن بو کر نس دیوا نہ
خفہ چھومتہ ونہ کس افسانہ	چھوس بیل منز والہ برہ لولو

ہا ہی ہنرے بوز تم دلہ زاری
سرہ پپوش پوزا کرہ لولو
رام کر نس رام رام پرہ نابو
یلہ محمد عشق نہ کر اے
خون ہار ان در اوادہ گرہ لولو

مار منرے رٹھ رٹھ شیکاری
جام دتو نم سمکوی ہرہ نابو
شام غم چوم گوس با ہنرہ لولو
شر سوی گوس ریوان جنگل تل
سور کر نم ائمہ سندره لولو

غزل صمد میر

مرو زندہ سرہ کرتے ہو
لہ کردن بیہ کہتان چہو
کتھ بوز و تھ چہی ست سیرو
کال کال خام بیتہ نہ روزی مو
ہوش کرو نہ نش کیا تے کہیو
مین دراء محیط ایشر چہو
لچھ بد وائسہ گے اک اچھ مو
کال بھگوانس ڈال ہا و تو
نرہ ار زن سوز سریس سلام
بوز نش نہ نش لگو اک تھیو
رام تہ رحیم نش یکسان چہو
کال سمسار س کرہ یلہ فو
خلینہ کر بہک اک لچھ تڑوہ
پن پاپ تراوت زان یکسان

پراوم سو پراوم سو
پراوم سو پراوم سو
گت کر نارس یارس یو
کاشیو تریشہ کینہ خون دل چو
عیش و آرام نش واپس دیو
تتہ گو نبیس آ لو ہیو
نہ تار ذفمال پیراد تو
ڈکہ ٹیکہ مو کر زعفران نو
پانر ہتھ دینسہ چھی بوز نش تام
ژلہ یس زکھ نہ دی شکتہ شبہو
گلہ نش منہ دی بنہ ساد ہو
روزہ سولیس آسہ تحقیق روح
راہ بدہ نشہ پرتراہ بھگوان
دن صمد میرن شاستر ہیو

غزل صمد میر

ینہ مارہ مت گوست سنگہ بن
نہ چہو ہیرہ گردس نہ چہو کونہ بن
کینہ رچہ سرہ کتھ نشہ عارفن

ونہ کس تو رچہونہ و اتان ظن
ونہ کس تو رچہونہ و اتان ظن
انہ رچہ چہنہ کتھ نشہ کارکن

کهر چه کھسہ سرتل ته سُون
 کامه دیو چھایوان عام خاصن
 وکے شویا گاڈه هانسرین
 سر راه تراولس روح وطن
 ہارٹن تسبیح ریت کفرستان
 کرتہائی راتہ مغلن ۛ
 مردہ مومت ولان زندن کھن

ونہ کس تو رچھونہ واتان ظن
 خاصہ وردن شویا ناسہ تران
 لہ کرنولس سار نے کھن
 ہالہ اکہ لوگنم کرا لہ سندین
 تمہ جایہ پن پک گامہ بیان
 نزدہ بازی وچیم درودہ عاشقن
 پردہ تراوت دن صمد میرن

غزل غلام حسن دار

دردانہ گوشن شرین کرن
 صد مرحبا بر مشتری
 روچ سفیدی چھے عجب
 سجدس نیت حور و پری
 چھی تیر مژگان در میان
 چھی رمزہ کیاہ مسگر
 زانو نہ یڑھ جادوگری
 سنجہ لنجہ الفک اثر
 لعل لبس لوب لوباب
 تشنہ لبین کر یا ویری ۛ
 گئے طوطہ کل بوزت بیان
 چاہ زرخدان چھوی سنوی
 غیبس چہ غیبچ ماہ وری
 شکل چھپا تمہ چی گلن
 سینچ سفیدی کیاہ رژی
 شیش شراب چھوی بربری

باہم سخن گوئی کرن
 دیوانہ کر تھنس سندری
 و تھو عالمس شور و شغب
 و خبر بمہ نازک کسان
 گئے ہرنہ کیتاہ مرفری
 دلخستہ عاشق پئے پھفر
 اتھلستہ خنجرس چھوی سزر
 یم حرف تو حید کم پری
 اسہ چاوتہ داماہ چھوی ثواب
 چھی منختہ دند شیرین زبان ۛ
 و ہنارہ سنے گواند ری
 ماروت و ماروت بن کنوی
 گردن صراحی دار زن
 تمہ گرایہ انزینو خم کری
 دنتم یہ تھاوت کس گژی
 دیوانہ کر تھنس سندری

کتبہ نظام آباد